



شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸

شعر
جوان

پانته آ صفایی



همین مطلع در یادها می ماند

محمد کاظم کاظمی

یک

پاتنه آصفایی تا حدود بسیار خوبی از عوارضی که در شعر اقران او دیده می شود، بر کنار مانده و باز تا حدود بسیار خوبی به فضایی که در شعر اقران او دیده می شود، آراسته است. شعرش هم تنوع محتوایی بایسته را دارد و هم آراستگیهای صورتی شایسته را.

اما اگر از کلی گویی و سجع یافتن بگذریم، من دوست دارم به چند شعر روایی و یا ساختارمند او اشاره کنم. در این میان غزل ۱۱ (کسی از عمق دریا زد صدایت، ماهی قرمز!) اثری است با طرحی کاملاً ابتکاری و عناصری که کمتر دست فرسود دیگران شده اند. شعر نمادین است، آن هم به گونه ای که برای نمادهای «ماهی قرمز»، «ماهی گیر»، «کوسه ها» و دیگر عناصر، می توان مصداقهایی عینی هم فرض کرد و شعر را به حوزه مفاهیم اجتماعی یا عاشقانه کشاند. من فکر می کنم که جوانان ما در این سالها کمتر از این گونه شعر می سرایند. در حالی که نمادگرایی (۲) از ارمقانه های اصولی نیما و بیروان جدی او بود.

البته می دانم این کاری دشوار است که روایتی را در قالب یک سلسله نمادها چنان بیروانی که در عین دقت و استواری در اجزای روایت، قابلیت صدق بر واقعیت را هم داشته باشد. یعنی جمع نماد و واقعیت، به گونه ای که هیچ یک بر دیگری غلبه نیابد. ولی اگر بشود هم چه می شود!

یکی دیگر از شعرهای منسجم این دفتر، غزل ۱۰ (دیشب کسی مزاحم خواب شما نبود؟) است که از لحاظ زاویه دید و حفظ تعادلی میان ابهام و روشنائی، شعری است بدیع و تأثیرگذار. شاعر به بعضی نارسایی های اجتماعی اشاره دارد ولی طرح روایت به سادگی و صراحت مثلاً روایت علی رضا بدیع در شعر «فرار». و یا زهرا حسین زاده در شعر «تنها فرار کرد»



شماره ۶۶
تبلستان ۱۳۸۸



نیست. هم‌نات‌پنداری شاعر با آن دختری که از او روایت می‌شود، شعر را از قالب یک روایت ساده بدر آورده است. و باز باید اشاره کرد به غزلهایی که شاعر برای شهدا و مقفودان جنگ تحمیلی سروده است و به واسطه طرح‌های کمتر آزموده شده، برجستگی خاصی یافته‌اند.

در این میان البته شعر ۲۰ (و قول می‌دهم این شعر آخری باشد) هم قابل یادکرد است به خاطر طرح مسایلی از روابط انسانها که در شعرهای عاشقانه ما کمتر دیده می‌شود و غالب شعرهای عاشقانه، اکنون یا بسیار کلی است و فاقد تأثیر و برش خاص، و یا هم اگر جزئی‌نگرانه است، همانند غزل ۱۶ (تو ریختی عسل ناب را به کندوها) است که اگر مهارت شاعر در پوشیده‌سرایی نبود، می‌باید بیت‌هایی از آن را به دست قیچی می‌سپردیم یا شطرنجی می‌کردیم.

دو

ولی به گمان من پائنه‌آ صفایی در شعرهای آیینی‌اش حرف تازه‌ای نگفته است که دیگران نگفته باشند. چرا؟ چون شاید بدان مایه که در شعرهای دیگر خویش ابزار و مصالح تازه‌ی بیانی در اختیار دارد، در شعرهای آیینی ندارد نه تنها او، که گویا بیشتر شاعران جوان ما با آگاهی‌های محدود تاریخی، فقهی، کلامی و اطلاعاتی مختصر از متون دینی به شعر آیینی روی می‌آورند. به همین سبب نه عناصر دست‌نخورده در شعرشان بسیار است و نه مفاهیم بیان‌نشده.

به نظر می‌رسد که آگاهی این دوستان ما از تاریخ و فرهنگ گذشته و معارف دینی، مثلاً به اندازه شاعرانی چون علی معلم، سید علی موسوی

گرمارودی، طاهره صفارزاده و یا سید حسن حسینی - در همان ستین جوانی‌شان - نیست. به خاطر داشته باشیم که علی معلم در هنگام سرایش بخش عمده‌ای از رجعت سرخ ستاره - که برخوردار از معارف دینی و سرشار از اشارات و تلمیحات به متون مذهبی است - تقریباً در سن ۲۰ سال این دوستان بوده است.

باری، چنین است که در شعر آیینی صفایی و اقران او، هم شخصیتها تقریباً ثابت‌اند، هم وقایع و هم زاویه دید و نگرش شاعران نسبت به آن وقایع و اشخاص. این دوستان ما غالباً در یافتن طرح برای مسایلی که خود با آنها زیسته‌اند، توانایتند و مشکل وقتی پدید می‌آید که از این زمانه دور می‌شوند.

حالا نمی‌توان کاری کرد که این مسایل امروز، به آن معارف دینی اتکا یابد، یا آن معارف قدری امروزین‌تر بیان شود؟ شعر «روز ناگزیر» قیصر امین‌پور هم یک شعر آیینی است، ولی کاملاً درآمیخته با مسایل جامعه امروز. چرا؟ چون شاعر این مفهوم را به‌روز کرده است. اگر هم شاعری این به‌روز کردن را صورت نمی‌دهد، لاجرم می‌باید همانند سید حسن حسینی در گنجشک و جبرئیل، اطلاعاتی نسبتاً وسیع از وقایع و اشخاص و متون دینی داشته باشد تا سخنش رنگ و بویی ویژه بیابد. وقتی این دو در کار نباشد، لاجرم شعرها کم‌تأثیر و یکنواخت می‌شود.

سه

و شاید از همین روی است که این دوستان شاعر خویش را غالباً در میان موضع‌گیریهای مختلف و گاه متضاد، سرگردان می‌بینیم. شاعر از سویی از شهادت حرف می‌زند و تمام هفته را به انتظار جمعه‌ها می‌ماند و



شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸



تأثیری افزاینده خواهد داشت.

شش

دست آخر، اشاره می‌کنم به بعضی هنرمندیها و شیرین‌کاری‌های زبانی، مثل حذف زیبایی بخشی از جمله در این بیت:

یا زودتر به این زن تنها سری بزن
یا دست کم اجازه بده من به دیدنت...

و یاستانگرایی موجود در کلمه «هشته» را در اینجا:
و دریا چارده سال است هر شب خواب می‌بیند
که سر هشته است روی بندر آرام زانوش
و استفاده از یک عبارت بلند به جای یک کلمه را در اینجا:
هیچ کس بعد از تو هرگز حل نخواهد کرد، من
(این به قول تو معمای شگفت‌انگیز) را
ولی باید پذیرفت که زیبایی بیشتر شعرهای صفایی، در گرو طرحهای ابتکاری و انسجام کلی شعرهاست، آن هم در حالتی که بیتهایی غافلگیرکننده و سخت زیبا در لابه‌لای غزلها و غالباً در پایان آنها گنجانده شده است.

هفت

به عنوان سخن پایانی، باید خلاصه‌ت، هوشمندی، عاطفه قوی، تعادل و سرزندگی شعر صفایی را ستود و امیدوار بود که این شاعر با اندکی عمیق‌تر نگریستن و برخوردار شدن از پشتوانه‌ی غنی فرهنگی خویش، بتواند در مرتبه‌ای رفیع‌تر از اقران خویش بایستد، چون نشان داده است که توان هنری این کار را دارد.

۱. شاعری می‌لنگید / نقدی نان می‌خورد (حسن حسینی، نوشداری طرح زئریک، صفحه ۲۰) قابل یادآوری است که نگارش این نقد از نظر زمانی مؤخر بر دیگر نقدهای این کتاب بوده است.
۲. از «حمادین» همان «سمبلیک» را در نظر دارم و از «همادگرایی»، «سمبولیسم» را.

خلاصه اهل دعا و ثنا و نوحه و منقبت است و از سویی به نصیحت‌گران گیر می‌دهد که تا کی نصیحت می‌کنی؟ آیا مقدر نیست هر کس گناهی می‌کند پای خودش باشد بگذار هاجر، این کنیز رنج و تنهایی یک شب، فقط یک شب زلیخای خودش باشد این تضاد خاص پائنه‌آ صفایی نیست و در شعر دیگر دوستان نیز دیده می‌شود و حتی گاه شدیدتر.

چهار

شاعر ما، در بخشیدن قوت عاطفی به شعرش مهارتی خاص دارد و خوب می‌تواند عناصری را که برانگیزاننده عواطف‌اند، با نحوی تأثیرگذار در کنار هم بچیند. گویا رگ عواطف خوانندگان شعرش را می‌شناسد و بر همان جایها دست می‌نهد. مثلاً در اینجا تصویر لنگه کفش‌های شناور بر آب، تأثیری ویژه و ناگفته بر عواطف دارد.
از ماهیان بی‌س، چرا رودخانه‌ها
هی لنگه کفش‌های شناور می‌آورند
و در اینجا، دقیقاً روی احساسی که به‌ویژه در مورد بانوان بسیار قدرتمند است، دست می‌گذارد.

حسود نیستیم، اما تحملش سخت است

که دستهای تو در دست دیگری باشد

و از این زیباتر و مؤثرتر:

سه‌شنبه روز پدر بود، بد به حال اتاقی

که روی تاقچه‌اش قاب عکسی از پدری هست

پنج

شعرهای پائنه‌آ صفایی شاید همه حسن مطلع خوب نداشته باشند، ولی غالباً پایان‌بندی زیبا دارند. یعنی بیشتر غزلها به‌گونه‌ای‌اند که دم به دم اوج می‌گیرند و در مقطع به یک نقطه انفجاری می‌رسند، مثل همان «سه‌شنبه روز پدر بود...» که دیدیم. من به سلیقه خودم این شیوه را بیشتر می‌پسندم و هیچ خوش نمی‌دارم ساختار غزلهایی با مطلعی از نوع «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا»ی مرحوم شهریار را که به چنان مقطع ناامیدکننده‌ای می‌رسند. و چنین است که فقط همین مطلع در یادها می‌ماند.

شاید این ویژگی غزلهای روایی خوب باشد که تأثیرشان به تدریج و بیت به بیت افزایش می‌یابد، چون با هر بیت، روایت کامل‌تر می‌شود و به همان نسبت، خواننده بیشتر با آن احساس درگیری می‌کند. حال اگر شاعر همانند صفایی این قدرت را داشته باشد که مضامین غافلگیرکننده را برای آخر نگه دارد، لاجرم شعرش چنین

